

#### یادداشت

### وارث اندوه فاطمه علیهاالسلام



امشب دوباره چه شده است که سایه خسته شانه‌هایت که بی‌صدا می‌لرزد، بر قبور قبرستان بقیع افتاده است!آ چه گریه غریبانه‌ای!

پس از آن شب اندوهناک، که مادر ت را به آغوش خاک‌های من سپردند، همه غربت عالم در بقیع جمع شد و من کم کم عادت کردم به گریه‌های بی‌صدا یچه‌های فاطمه علیهاالسلام که جز در دل شب نمی‌توانستند در وقت دیگر به زیارت قبر بی‌نام و نشان مادر بیایند.

هنوز جای پای بی‌تابی‌های کودکانه حسین علیهالسلام و چادر بلند خواهر کوچکت، که بر خاک‌ها کشیده می‌شد، بر صفحه دل من باقی مانده است!

از اندوه قلَندَر همیشه بیدار شب‌های دل‌تنگ شهر هم که دیگر نمی‌توان سخنی گفت، که با بقیع الفتی دپرینه داشت!

اما آمدن تو به بقیع، خود مرثیه‌ای دیگر بود که سوگوار خویش را می‌طلبید!

هر کس دیگری که طولی نخواهد کشید، تو، بغض می‌دانستم که طولی نخواهد کشید، تو، بغض کودکانهات را پشت دیوارهای بقیع جا می‌گذاری و با جگر شرحه شرحه، میهمان دایمی من خواهی شدا ولی امشب، تو با همه شب‌های تلخ عمرت فرق داری! گویی این چشم‌ها، جز اشک، حرف دیگری نیز برای گفتن دارند؛ حرفی از جنس خون جگر و طشت و لب‌های کبود! چه قدر زود پیر و شکسته شدی حسن‌جان!

غم نخل‌های خونین فدک، موهابت را به سپیدی کشاند، یا داغ چادر خاکی مادر، در کوچه‌های بی‌کسی؟ امشب که آمدی، سایهات خمیده‌تر از خودت بود!

مثل کودکی‌ات، کنار قبر ناپیدیای فاطمه علیهاالسلام نشستی و زانوانت را در بغل گرفتی و آن قدر بی‌صدا زیارت‌نامه عشق خواندی و گریستی، که حتی سکوت دل من هم شکست!

سرت را بالا آوردی و از پشت مژگان بارانی‌ات، نگاهی به حرم جدّت که از دور نمایان بود، کردی و بعد، بقیع را از نظر گذrandی و تابوت غریبانه خویش را به چشم دیدی که از حرم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآلوهسلم به سمت بقیع، با تیرهای جفا، مشایعت می‌شد.

آن نقطه که نگاهت را بر خود ثابت نگه داشت، همان مزاری است که حسین علیهالسلام، با دستان خویش، برایت خواهد کند و همان جایی است که عباس علیهالسلام ، تیرهای خونین را از تابوت بیرون خواهد کشید!

لفظ خدا می‌داند که بر حسین علیهالسلام چه خواهد گذشت، وقتی با دیدن کفن خونینت، زخم کهنه دلش سر باز می‌کند و داغ سینه مجروح مادرت تازه می‌شود.

عباس علیهالسلام هم اگر زیر بازوی حسین علیهالسلام را بگیرد، باز هم کمرش در مصیبت تو خواهد شکست و قامتش خواهد خمید! مرثیه‌خوانی او را از هم اینک می‌شنوی که با تو زمزمه می‌کند: «أَدْنَهُنَّ رَأْسِي أَطْيَبَ مَحَابِسِنِي وَرَأْسَك مَغْفُورٌ وَأَنْتِ سَلِيْبٌ /فَلَيْسَ حَرِيْبًا مِنْ أَصِيْبٍ بِمَالِهِ وَ لَكِنَّ مِنْ دَارَةِ أَخَا حَرِيْبٍ».

«یا موی سرم را روغن زنم و محاسنم را با عطر، خوشبو کنم، در حالی که سرت را روی خاک می‌نگرم و تو را هم‌چون درخت شاخ و برگ ریخته می‌بینم/ غارت‌زده، آن کسی نیست که مالش را ربوده باشند، غارت‌زده کسی است که برادرش را از خاک بپوشاند.» و بی‌آن‌که بخواهی، صحنه‌ای از کربلا، پیش چشمت می‌آید که پس از ده سال عزای دل، محاسن حسین علیهالسلام ، به یوی خون گلوی علی اصغر علیهالسلام ، معطر و خضاب می‌شود و ناخودآگاه دوباره زیر لب با خود نجوا می‌کنی «لا یوم کَئِیْمَکَ یا اَباعبدالله» حسن‌جان! برخیز که تأخیر ناهنگام امشب تو، درپای دل زینب علیهاالسلام را به توفان بی‌قراری می‌کشاند. او نیز می‌داند که شب‌های بقیع، پس از آمدن تو، بیش از پیش، غریب خواهد شد، اما همین یک امشب را از خلوت دل او باش تا برای آخرین بار، تو روضه گوشواره شکسته مادر را بخوانی و او با تو هم گریه شود!

اما غریبم! بقیع را بیخش که نه چراغی دارد تا بر مزار خاموشت بیغرزود و نه می‌تواند سوگواران داغت را در خود پذیرا شود، تا زایر بی‌کسی‌هایت شوند؛ که اگر بقیع را شمع و زایری می‌بخشیدند، قبر بی‌نام و نشان مادرت، سزاراثر تر بود برای زیارت و روشنائی! اما گویا بر پیشانی تقدیر بقیع، خطوط غربت، نقش بسته و داغ مظلومیت ، بقیع، از هم اینک، چشم انتظار وارث اندوه فاطمه علیهاالسلام است.

## شهادت امام رضا علیه السلام از زبان اباصلت هروی

ابصلت هروی می گوید:من در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم. به من فرمود:« ای ابصلت! داخل این قَته ای که قبر هارون است، برو و از چهار طرف آن کمی خاک بردار و بیاور.»

من رқتم و خاک ها را آوردم. امام خاک‌ها را بویید و فرمود:« می‌خواهند مرا پشت سر هارون دفن کنند، ولی در آنجا سنگی ظاهر می شود که اگر همه کلنگ‌های خراسان را بیاورند، نمی توانند آن را بکنند.» و این سخن را در مورد بالای سر و پایین پای هارون فرمود.

بعد وقتی خاک پیش روی هارون یعنی طرف قبله هارون را بویید، فرمود:« این خاک، جایگاه قبر من است. ای ابصلت، وقتی قبر من ظاهر شد، رطوبتی پیدا می شود، من داعیی به تو تعلیم می کنم. آن را بخوان. قبر پر از آب می شود. در آن آب ماهی های کوچکی ظاهر می شوند. این این را که به تو می دهم برای آنها خرد کن. آنها نان را می خورند. سپس ماهی بزرگی ظاهر می شود و تمام آن ماهی های کوچک را می بلعد و بعد غایب می شود. در آن هنگام دست خود را روی آب بگذار و این دعا را که به تو می‌آموزم بخوان. همدی آنها فرو می روند. همدی این کارها را در حضور مأمون انجام ده.»

سپس فرمود:«ای ابصلت! من فردا نزد این مرد فاجر و تبهکار می روم، وقتی از نزد او خارج شدم، اگر سرم را با عبايم پوشانده بودم، ديگر با من حرف نزن و بدان که مرا مسموم کرده است.»

**مسموم شدن امام با انگور**

فردا صبح، امام در محراب خود به انتظار نشست. بعد از مدتی مأمون غلامش را فرستاد که امام را نزد او ببرد. امام به مجلس مأمون رفت و من هم به دنبالش بودم. در جلوی او طبیعی از خرما و انواع میوه بود. خود مأمون خوشه ای از انگور به دست داشت که تعدادی از آن را خورده و مقداری باقی مانده بود.

با دیدن امام، برخاست و او را در آغوش کشید و پیشانی اش را بوسید و کنار خود نشاندد. سپس آن خوشه انگور را به امام تعارف کرد و گفت:« من از این انگور بهتر ندیده ام.»

امام فرمود:« چه بسا انگورهای بهشتی بهتر باشد.»

مأمون گفت:« از این انگور میل کنید.»

امام فرمود:« مرا معذور بدار.»

مأمون گفت:« هیچ چاره ای ندارید. مگر می خواهید ما را متهم کنید؟ نه، حتماً بخورید.» سپس خودش خوشه انگور را برداشت و از آن خورد و آن را به دست امام داد.

امام سه دانه خورد و بقیه اش را زمین گذاشت و فوراً برخاست.

مأمون پرسید:« کجا می روی؟»

فرمود:« همان جا که مرا فرستادی.»

سپس عبايش را به سر انداخت و به خانه رفت و به من فرمود:« در را ببند.»

سپس در بستر افتاد.

**حضور امام جواد بر بالین پدر در لحظه شهادت**

من در وسط خانه محزون و ناراحت ایستاده بودم که ناگهان دیدم جوانی بسیار زیبا پیش رويم ایستاده که شبیه ترین کس به حضرت رضا علیه السلام است.

جلو رқتم و عرض کردم:« از کجا داخل شدیدی؟ درها که بسته بود.»

فرمود:« آن کس که مرا از مدینه تا اینجا آورد، از در بسته هم وارد کرد.»

پرسیدم:« شما کیستید؟»

فرمود:« من حَجّت خدا بر تو هستم، ای ابصلت! من محمد بن علی الجواد هستم.»

سپس به طرف پدر گرامیش رفت و فرمود:« تو هم داخل شو!»

تا چشم مبارک حضرت رضا علیه السلام به فرزندش افتاد، او را در آغوش کشید و پیشانی‌اش را بوسید.

حضرت جواد علیه السلام خود را روی بدن امام رضا انداخت و او را بوسید. سپس آهسته شروع کردند به گفتگو که من چیزی نشنیدم. اسراری بین آن پدر و پسر گذشت تا زمانی که روح ملکوتی امام رضا علیه السلام به عالم قدس پر کشید.

**تغسیل امام به دست امام جواد علیه السلام**

امام جواد علیه السلام فرمود: ای ابصلت! برو از داخل آن تخت و لوازم غسل و آب را

#### مدیرکل اوقاف و امور خیریه گیلان :

## ۳۹۳ وقف در گیلان به ثبت رسید

**گیلان امروز** – مدیرکل اوقاف و امور خیریه گیلان گفت: بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، ۳۹۳ وقف در این استان به ثبت رسید که هرچه به سال های اخیر نزدیک می شویم، آمار وقف ها نیز افزایش یافته است.

به گزارش ایرنا، حجت الاسلام ستار عزیزاده به مناسبت فرارسیدن دهه وقف در نشست خبری در جمع خبرنگاران رسانه های گروهی گیلان، با بیان این مطلب افزود: از ابتدای سال جاری تاکنون نیز ، ۱۵ وقف جدید در این استان به ثبت رسیده است.

وی وقف را مظهر تقرب به خدا، از خود دور شدن، جوانمردی، مردانگی و رعایت عزت دیگران عنوان کرد و با بیان نقاط اشتراک بین وقف و شعار امسال با عنوان حمایت از کالای ایرانی گفت: کمک به رشد اقتصادی جامعه، توسعه، فرهنگ سازی و تاثیرگذاری بر اقتصاد مقاومتی و حمایت از دولت و حاکمیت از جمله نقاط اشتراک بین وقف و شعار سال است.

مدیرکل اوقاف و امور خیریه استان گیلان با تاکید بر ضرورت توجه به وقف و اهمیت دادن به آن تصریح کرد: وقف در رفح بسیاری از مشکلات جامعه کمک کننده است بنابراین بایستی از هر ظرفیتی برای ترویج فرهنگ وقف در جامعه بهره گرفت.

وی در بخش دیگری از سخنانش با بیان این که کارهای قابل توجهی در اوقاف اتفاق افتاده اى که چه معتقدیم که به همه اهداف رسیده ایم، اظهار داشت: اوقاف و امور خیریه در همه مناسبت های مذهبی، فرهنگی، انقلابی و غیره از ارکان این فعالیت هاست.

حجت الاسلام عزیزاده با تشریح برنامه های اوقاف در بخش های مختلف از جمله طرح آramش بهاری، اکمال دین نبوی ، بصیریت عاشورایی، نشاط معنوی … اضافه کرد: این برنامه ها در مناسبت های مختلف در امام زادگان و بقاع متبرکه گیلان برگزار می شود و اکنون نیز طرح بصیرت عاشوایی در حال اجراست.

وی با بیان این که در یک سال اخیر حدود چهار میلیون نفر از برنامه های فرهنگی اوقاف و امور خیریه گیلان بهره مند شدند، خاطر نشان کرد: در امام زادگان و بقاع متبرکه استان با توجه به تاکیدات رهبری به دنبال تبدیل بقاع متبرکه به قطب فرهنگی هستیم. مدیرکل اوقاف و امور خیریه گیلان اضافه کرد: در اجرای امینانه نیت واقفان خیراندیش در سال جاری نیز حدود یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان هزینه داشتیم؛ و در این مدت اقدامات مختلفی از جمله توزیع بسته های نوشت افزار بین ۴۲۰ نفر از دانش آموزان نیازمند انجام شد. دهه وقف از امروز آغاز می شود.

بر اساس آخرین آمار، استان گیلان دارای افزون بر پنج هزار موقوفه و بیش از ۹۰۰ بقعه متبرکه است.

### {مناسبت}

بیاور.»

گفتم:« آنجا چنین وسایلی نیست.»

فرمود:« هر چه می گویم، بکن!»

من داخل خزانه شدم و دیدم بله، همه چیز هست. آنها را آوردم و دامن خود را به کمر زدم تا در غسل امام کمک کنم.

حضرت جواد فرمود:« ای ابصلت! کنار برو. کسی که به من کمک می کند غیر از توست.» سپس پدر عزیزش را غسل داد. بعد فرمود:« داخل خزانه زنبیلی است که در آن کفن و حنوط است. آنها را بیاور.»

من رқتم و زنبیلی دیدم که تا به حال ندیده بودم. کفن و حنوط کافور را آوردم.

حضرت جواد پدرش را کفن کرد و نماز خواند و باز فرمود:« تابوت را بیاور.»

عرض کردم:« از نجاری؟»

فرمود:« در خزانه تابوت هست.»

داخل شدم. دیدم تابوتی آماده است. آن را آوردم.

امام جواد، پدرش را داخل تابوت گذاشت و سپس به نماز ایستاد.

**پرواز تابوت به سوی آسمان**
هنوز نمازش تمام نشده بود که ناگهان دیدم سقف شکافته شد و تابوت از آن شکاف به طرف آسمان رفت. گفتم:« یا ابن رسول الله! الان مأمون می آید و می گوید بدن مبارک حضرت رضا چه شد؟» فرمود:« آرام باش! آن بدن مطهر به زودی برمی گردد. ای ابصلت! هیچ پیامبری در شرق عالم نمی میرد، مگر آنکه خداوند ارواح و اجساد او ووصی‌اش را به هم ملحق فرماید، حتی اگر وصیِّ اش در غرب عالم

بمیرد.»

در این هنگام دوباره سقف شکافته شد و تابوت به زمین نشست.

سپس حضرت جواد، بدن مبارک پدرش را از تابوت خارج کرد و به وضعیت اولیّته خود در بستر قرار داد. گویی نه غسل داده و نه کفن شده بود. بعد فرمود:« ای ابصلت! برخیز و در را برای مأمون باز کن.»

**مأمون در کنار پیکر مطهر**

ناگهان مأمون به همراه غلامانش با چشمی گریان و گریبانی چاک کرده داخل شد. همان طور که بر سر خود می زد، کنار سر مطهر حضرت رضا علیه السلام نشست و دستور تجویز و دفن امام را صادر کرد.

تمام آنچه را که امام رضا به من فرموده بود، به وقوع پیوست. مأمون می گفت:« ما همیشه از حضرت رضا در زنده بودنش کرامات زیادی می دیدیم. حالا بعد از وفاتش هم از آن کرامات به ما نشان می‌دهد.»

وزیر مأمون به او گفت:« فهمیدید حضرت رضا به شما چه نشان داد؟»

مأمون گفت:« نه.»

گفت:« او با نشان دادن این ماهی‌های کوچک و آن ماهی بزرگ می خواهد بگوید سلطنت شما بنی عباس با تمام کثرت و درازی مدت، مانند این ماهی های کوچک است که وقتی اجل شما رسید، خداوند مردی از ما اهل بیت را به شما مسلط خواهد کرد و همه شما را از بین خواهد برد.»

مأمون گفت:« راست گفتی.»

بعد مأمون به من گفت:« آن چه داعیی بود که خواندی؟»

گفتم:« به خدا قسم، همان ساعت فراموش کردم.» واقعا هم فراموش کرده بودم.

**آزادی ابصلت از زندان به دست مبارک امام رضا علیه السلام**

ولی مأمون مرا حبس کرد و تا یک سال در زندان بودم. دیگر دلم به تنگ آمده بود. یک شب تا صبح دعا کردم و خدا را به حق محمد و آل محمد خواندم که ناگاه حضرت جواد علیه السلام داخل زندان شد و فرمود:« ای ابصلت، دل‌تنگ شده ای؟»

گفتم:« به خدا قسم، آری.»

فرمود:« بلند شو!» زنجیر را باز کرد و مرا از زندان خارج فرمود. محافظین مرا می‌دیدند ولی نمی‌توانستند چیزی بگویند.

فرمود:« برو در امان خدا که دیگر دست مأمون به تو نخواهد رسید.»

و تا کنون من دیگر مأمون را ندیده ام.

سه شنبه ۱۵ آبان ۱۳۹۷

#### یادداشت

### در سوگ اسوه حسنه

حضرت محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم ، آخرین سفیر الهی و بزرگ رهبر جهان اسلام، در سحرگاه روز جمعه ۱۷ ربیع الاول سال ۵۷۱ میلادی در مکه مکرمه و در دامن پاک حضرت آمنه، دیده به جهان گشود . آن حضرت که قبل از تولد، پدر گرامیش را از دست داده بود، در شش سالگی شاهد درگذشت مادرش گردید . حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم در ۸ سالگی از وجود بزرگ حامی خود، حضرت عبدالمطلب محروم شد و به همراه تنها سرپرست خویش ابوطالب، دوران نوجوانی خود را سپری کرد . پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم در ۲۵ سالگی در حالی که به خردمندی، پاکدامنی، امانت و دانایی در میان مردم شهرت داشت با حضرت خدیجه ازدواج نمود، و در ۴۰ سالگی با نزول ایاتی در غار حراء به رسالت الهی مبعوث گردید . ۱۳ سال بعد از بعثت، در حالی که منزل آن حضرت با تدبیر سران لجاج و ۰کوته‌اندیش قریش به محاصره در آمده بود، با هجرت به یثرب زندگی نوینی را آغاز کرد . بعد از اینکه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم به یاری خداوند متعال توطئه‌ها و نقشه‌های کافران را یکی پس از دیگری خنثی کرده و موانع را از سر راه برداشت و مکتب حیاتبخش خود را در اقصی نقاط جهان گسترش داد، در سال دهم هجرت با انجام مباهله و حجةٔ الوداع موقعیت خود را تثبیت نموده و در غدیر خم از طرف پروردگار متعال، امیر مؤمنان علی‌علیه السلام را به جانشینی خویش برگزید . و سرانجام در ۶۳ سالگی و در هنگام ظهر روز دوشنبه ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری قمری، مطابق سال ۶۳۲ میلادی، در منزل خود در مدینه به ملاقات معبود شتافت . حضرت علی علیه السلام پیامبر را غسل داد و کفن نمود و به همراه سایر مسلمانان بر آن گرمای نماز گزارده و پیکر مقدس حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم را در منزل مسکونی‌اش به خاک سپرد . با رحلت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم ، مصیبت بزرگی در اسلام و انحراف عمیقی در میان مسلمانان پدید آمد، که تا امروز اثر آن ضربه سهمگین پیکر اسلام و مسلمانان را می‌آزارد .

در این فرصت با نقل فرازهایی حساس، از واپسین روزهای حیات آن بزرگوار به برخی از حوادث آموزنده آخرین لحظات حیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم اشاره خواهیم کرد، به امید اینکه بتوانیم، با به کارگیری رهنمودهای راهنگشای آن بزرگوار در ردیف پیروان واقعی‌اش قرار گرفته و با عبرت‌اندوزی از حوادث آن دوران، در اعتلای آیین نجابتبخش اسلام سهیم باشیم .

**بزرگترین نگرانی پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم**

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم تا آخرین روزهای رحلت‌خویش از یک نگرانی و ناراحتی درونی شدیدا رنج می برد . اساسا برای یک شخصیت والای آسمانی که نتیجه تمام زحمات خود را در تداوم رهبری آینده اسلام بوسیله فردی شایسته می‌اندیشید، مسئله امانت و رهبری امت اسلام، مهمترین دغدغه خاطر به شمار می آمد . حضرت رسول اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم که از اندیشه برخی افراد فرصت‌جو و ریاست طلب در انحراف مسئله جانشینی، آگاهی داشت و از سرنوشت آن شدیدا بیمناک بود بارها بر این مهم تصریح نموده و به جانشینی علی علیه السلام بعد از رحلت‌خویش تاکید کرده بود . اوج این رهنمودها در حادثه غدیر بود که ۷۰ روز قبل از رحلت آن حضرت اتفاق افتاد . در آن روز تاریخی که با حضور یکصد هزار تن از مسلمانان و بعد از نزول آیه بلاغ ، وصایت و ولایت‌حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام رسما اعلام گردید و با نزول آیه اکمال ، این مراسم سرنوشت‌ساز پایان پذیرفت، باز هم نگرانی حضرت رسولصلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم رفع نشد . پیامبر دوراندیش اسلامصلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم پیش بینی می‌کرد که در آینده‌ای نزدیک رهبری حکومت اسلامی را عده‌ای از محور خارج کرده و افراد جاه طلب، علی‌علیه السلام را از خلافت دور نموده و مسلمانان را از رهبری آن یگانه دوران محروم کنند . بدین جهت گاهی این نگرانی خود را اظهار نموده و به علی‌علیه السلام می‌فرمود: «هن می‌ترسم اگر با آنان بر سر خلافت و رهبری پافشاری کرده و به نزاع برخیزی، تو را به قتل برسانند.»

#### آخرین وداع با یاران

پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله و سلم) در یکی از روزهای بیماری در حالی که سرش را با پارچه‌ای بسته بود و علی علیه السلام و فضل بن عباس زیر بغلش را گرفته بودند و باهایش بر زمین کشیده می‌شد، وارد مسجد شد و روی منبر قرار گرفت و شروع به سخن فرمود و گفت: مردم وقت آن رسیده است که من از میان شما غائب گردم، اگر به کسی وعده داده‌ام، آماده‌ام انجام دهم و هر کس طلبی از من دارد، بگوید تا بپردازم. در این موقع مردی برخاست و عرض کرد: چندی قبل به من وعده دادید که اگر ازدواج کنم، مبلغی به من کمک کنید، پیامبر فوراً به فضل دست‌ور داد که مبلغ مورد نظر او را بپردازد و از منبر پایین آمد و به خانه رفت. سپس روز جمعه، سه روز پیش از وفات خود، بار دیگر به مسجد آمد و شروع به سخن نمود و در طی سخنان خود فرمود: هر کسی حقی بر گردن من دارد برخیزد و اظهار کند، زیرا قصاص در این جهان، آسان‌تر از قصاص در روز رستاخیز است.

در این موقع سوادهٔ بن قیس برخاست و گفت: موقع بازگشت از بنزد «طائف» در حالی که بر شتری سوار بودید، تازیانه خود را بلند کردید که بر مرکب خود بزیند، اتفاقاً تازیانه بر شکم من اصابت کرد، من اکنون آماده گرفتن قصاصم. درخواست پیامبر یک تعارف اخلاقی نبود؛ بلکه جداً مایل بود حتی یک چنین حقوقی را که هرگز مورد توجه مردم قرار نمی‌گیرد جبران نماید. گذشته از این، چون اصابت تازیانه بر شکم سواده عمدی نبود، از این نظر او حق قصاص نداشت‌است، بلکه با پرداخت دیه‌ای جبران می‌گردید. مع الوصف پیامبر، خواست، نظر وی را تأمین کند.

پیامبر دستور داد، بروند همان تازیانه را از خانه بیاورند، سپس پیراهن خود را بالا زد تا سواده قصاص کند. یاران رسول خدا با دلی بر غم و دیدگانی اشکبار و گردن‌های کشیده و ناله‌هایی جانگذاز، منتظرند که جریان به کجا خاتمه می‌پذیرد؛ آیا سواده واقعا در قصاص وارد می‌شود؟ ناگهان دیدند سواده بی اختیار، شکم و سینه پیامبر را می‌بوسد؛ در این لحظه پیامبر او را دعا کرده، گفت: خدایا! از سواده بگذرد، همانطور که او از پیامبر اسلام در گذشت.

**منبع : راسخون**